**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه454 – 30/ 06/ 1400 استصحاب کلی /تنبیهات /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در استصحاب فردد مردد بود.

مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول اشکالاتی نسبت به استصحاب فرد مردد، مطرح می کنند؛ اشکال اول از مرحوم آقای اصفهانی است که ایشان می فرماید ما یقین به فرد مردد نداریم بلکه یقین ما صرفا به جامع است؛ در کلام مرحوم آقای صدر هم این مطلب مکرر آمده که فردد مردد همچنان که در خارج امکان تحقق ندارد، در ذهن هم تحققش مستحیل است.

# پاسخ مرحوم آقای روحانی به مرحوم آقای اصفهانی: تعلق علم اجمالی به خارج

مرحوم آقای روحانی در مقام پاسخ به اشکال مرحوم آقای اصفهانی می فرماید:

در مواردی که علم به فرد مردد داریم، در واقع علم به خارج داریم و متعلق علم فقط جامع نیست و ما می دانیم که معلوم ما تعین واقعی دارد.[[1]](#footnote-1)

اصل این بیان برای آقا ضیا است؛ ایشان می فرماید: معلوم در علم اجمالی واقع است نه جامع بطوری که اگر از واقع پرده برداریم می توانیم بگوئیم این معلوم من بوده است.

مرحوم آقای روحانی تعبیر می کنند که معلوم، تعین واقعی دارد بنابراین این اشکال که فرد مردد نه در خارج و نه در ذهن وجود ندارد وارد نیست چون اساسا معلوم، آن فرد متعین خارجی است.

## ذکر دو نقض به مبنای تعلق علم اجمالی به خارج

در مورد این مبنای مرحوم آقا ضیا و مرحوم آقای روحانی، دو نقض مطرح است که ابتدا آن را ذکر نموده و سپس به بررسی و تحلیل آن می پردازیم:

1. نقض اول این است که علم اجمالی گاهی اوقات جهل مرکب است یعنی من می دانستم یا زید عالم است یا عمرو و بعد فهمیدم هیچکدام عالم نبوده است؛ در اینجا متعلق علم من چه بوده؟ این را چطور تحلیل می کنید؟ایا بین موارد قطع مصیب به واقع و موارد قطع مخطئ فرقی وجود دارد؟ وجدانا فرقی بین موارد قطع مصیب و قطع مخطئ وجود ندارد و هر دو به یک شکل است بنابراین در موارد جهل مرکب چطور می گوئید به واقع معین تعلق گرفته است.
2. نقض دوم که مرحوم آقای صدر بر آن تکیه دارد این است که وقتی علم اجمالی داریم یا زید عالم است یا عمرو، ممکن است در جایی هر دو عالم باشند در این صورت متعلق علم ما کدامیک از دو نفر است؟ بنابراین نمی توان گفت علم اجمالی به واقع تعلق گرفته است.

## تحلیل حقیقت علم اجمالی

اصل این که علم اجمالی علم به جامع است را سابقا ناتمام دانستیم و در بحث علم اجمالی بدان پرداختیم.

من ابتدا سه جمله به کار می برم و فرقهایش را توضیح می دهم و بعد باید ببینیم علم اجمالی به کدام یک از این سه شباهت دارد:

1. (کلی بوجوده الساری) «الانسان جائز الخطا» در این جمله حکم را به طبیعت انسان حمل می کنیم و این حکم متکثر است و بر تمام افراد جامع انسان به وصف وجود ساری بار می شود.
2. (فرد مردد)«جائنی انسان» در این جمله همۀ انسان ها نیامده اند بلکه یک انسان است که آمده و این انسان می تواند زید یا عمرو یا بکر باشد و البته ممکن است مخبر خودش بداند آن انسان کدامیک از این ها بوده است ولی بهر حال در اخبارش بیان نکرده است.
3. (صرف الوجود کلی) «جئنی بإنسان» در این جمله نیز مانند جملۀ قبل تکثرات انسان مورد طلب واقع نشده است و از این جهت با جملۀ دوم مشترک است پس در هر دو جمله متعلق اخبار یا انشاء یک انسان است نه جمیع تکثرات انسان با این تفاوت که در جملۀ دوم (جائنی انسان) مخبر، یک انسانی که در واقع تعین دارد را مفروض گرفته است و از آن به نحو تردیدی اخبار نموده است ولی در جملۀ سوم انسان هیچ تعینی نداشته و تعینش به نحوۀ امتثال مکلف بر می گردد.

حال باید دید حقیقت علم اجمالی شبیه کدام یک از این سه حالت است.

اگر علم اجمالی داشتیم که یا زید آمده یا عمرو در اینجا علم ما به جامع به معنای مطلق الوجود یا همان وجود ساری نمی تواند باشد چون این مجیئ وصف هر دوی زید و عمرو نیست لذا شبیه صورت اول نیست.

این علم اجمالی شبیه صورت سوم هم نیست چون در صورت سوم انسان هیچ تعینی نداشته و تعینش به نحوه امتثال مکلف باز می گردد در حالی که تعین معلوم بالاجمال ربطی به نحوۀ امتثال ندارد.

بنابراین علم اجمالی بیشتر شبیه صورت دوم است که لولا الامتثال هم یک نحو تعینی در خارج دارد البته دقیقا شبیه صورت دوم نیست چون در صورت دوم اگر می توانستیم تحقق کلی انسان به نحو مجرد از خصوصیات را تصویر کنیم هیچ علمی به تعینات خارجی نداشتیم و صرفا به جامع علم داشتیم و اگر یک انسان مجرد از تمام خصوصیات فردیه پیش من آمده باشد هم می توان گفت جائنی انسان ولی در علم اجمالی ما علاوه بر جامع به خصوصیات هم به نحو مبهم علم داریم یعنی حتی اگر ممکن باشد جامع بدون خصوصیات فردیه محقق شود باز هم ما می دانیم علاوه بر جامع یک خصوصیاتی در خارج محقق شده است ولو علم ما به این خصوصیات به نحو اجمالی است و این مطلبی است که ما آن را بالوجدان درک می کنیم.

## اشکال به مرحوم آقای صدر در سایۀ تحلیل حقیقت علم اجمالی

بنابراین این که مرحوم آقای صدر می فرماید علم اجمالی علم به جامع است[[2]](#footnote-2) کدامیک از این جامع ها را اراده کرده است؛ آن جامعی که بیشترین شباهت را با علم اجمالی دارد جامع در جملۀ دوم (جائنی انسان) است -که البته آن هم تفاوتهایی با علم اجمالی دارد- ولی آن جامعی که با بیانات مرحوم آقای صدر سازگار است جامع در قضیۀ سوم (جئنی بانسان)است چون تعبیر ایشان این است که هر فردی از اطراف علم اجمالی، امتثال شود معلوم بالاجمال امتثال شده است و این مطلب با قضیۀ سوم سازگار است نه با اول و دوم چون در قضیه اول کلی به نحو وجود ساری لحاظ شده و لازمه اش این است که هر دو فرد باید امتثال شود که روشن است با بیان مرحوم آقای صدر سازگار نیست و در قضیه دوم هم انسان لولا الامتثال تعین دارد در حالی که در بیان مرحوم آقای صدر متعلق علم اجمالی لولا الامتثال تعین ندارد لذا به تعبیر ایشان هر فرد را که مکلف اختیار کند امتثال محسوب می شود پس علی القاعده جامعی که مد نظر ایشان است همان جامع در قضیه سوم است در حالی که واضح است جامع معلوم بالاجمال شباهتی به جامع در قضیۀ سوم ندارد و این گونه نیست که مکلف هر فردی از اطراف علم اجمالی را بیاوردجامع را امتثال کرده باشد.

لازم به ذکر است تعینی هم که می گوئیم در جملۀ دوم هست و در سومی نیست مرادمان تعین خارجی نیست بلکه خود آن مخبر یک امر متعین را فرض می کند و از آن اخبار می دهد ولو این اخبار کذب و مخالف واقع باشد.

## اشکال به مبنای آقا ضیاء در سایۀ تحلیل حقیقت علم اجمالی

این که مرحوم آقا ضیا می فرماید: علم اجمالی به واقع تعلق گرفته است نیز درست نیست[[3]](#footnote-3). ما بالوجدان می دانیم به آن شیء خارجی علم ندارم اگر واقعا زید عالم باشد من عالمیت زید را نمی دانستم بلکه عالمیت «زید یا عمرو» را می دانستم؛ حقیقت امر این است که ذهن انسان قدرت دارد که علاوه بر خلق صوری که مستقیما و به شکل تفصیلی به خارج اشاره می کند صوری را خلق کند که به شکل تردیدی خارج را نشان می دهد یعنی یک وقت به شکل تفصیلی می گوید «هذا زید هذا عمرو هذا بکر» ولی یک وقت به شکل تردیدی به خارج اشاره می کند و می گوید «هذا زید او عمرو».

البته «او» بر سه قسم است: «او»حقیقی که هم منع جمع و هم منع خلو دارد و «او»ی که فقط منع خلو دارد و «او»ی که فقط منع جمع دارد ولی هر کدام از این سه قسم که باشد صورت ذهنیه اش صورت ذهنیه تردیدیه می باشد.

اصل مشکلی که مرحوم آقای صدر و مرحوم آقا ضیا را ناچار به اتخاذ این مبانی نموده است این است که مفروض گرفته اند مشارالیه علم اجمالی لزوما باید امر معین و غیر مردد باشد حال مرحوم آقای صدر آن امر معین را جامع -حال به هر نحوی که جامع را تصویر نموده اند-و مرحوم آقا ضیا آن را واقع متعین دانسته است در حالی که این اصل مفروض نادرست بوده و وجدان انسان بر خلاف آن است.

اصل مطلب این است که صور ذهنی انسان بسان فلشی است که یک سویش ذهن و سوی دیگرش خارج است و این فلش گاهی به نحو معین به خارج اشاره می کند و گاهی به شکل نامعین به طوری که گویا سر فلش دو تاشده به دو یا چند فرد اشاره می کند و کلی انسان را در ذهنش به عدد افراد منحل می کند حال گاهی بین این افراد «واو» می گذارد و می گوید هذا انسان و هذا انسان و هذا انسان و گاهی بین این افراد عدیده «او» می گذارد و می گوید هذا انسان او هذا انسان که می شود مفهوم فرد مردد.

البته گاهی خصوصیات فردیه در مفهوم درج می شود که می شود علم اجمالی و گاهی درج نمی شود مانند قضیه جائنی انسان؛ فرق این دو در جایی ظاهر می شود که فرض کنیم کلی مجردا عن الخصوصیات امکان تحقق دارد چه با این فرض در علم اجمالی می دانیم این کلی همراه با خصوصیات بوده ولی در قضیه جائنی انسان ممکن است کلی بدون خصوصیت نزد من آمده باشد ولی این تفاوت در اینجا چندان اهمیت ندارد چون فعلا می خواهیم بگوئیم در هردو جمله یک «او» تردیدی وجود دارد؛ بله این تفاوت بین علم اجمالی و قضیه جائنی انسان ممکن است در بحث استصحاب کلی قسم ثانی و فرد مردد دخالت داشته باشد.

به هرحال بالوجدان درک می کنیم که در علم اجمالی علم ما به نفس واقع تعلق نگرفته است و این گونه نیست که فرد معلوم خارجی معلوم ما باشد لذا این که مرحوم آقا ضیاء می فرماید در علم اجمالی علم ما به واقع تعلق گرفته است به گونه ای که لو انکشف الغطا می فهمیم همین زید متعلق علم ما بوده است تعبیر فنی و درستی نبوده و تا حدودی شاعرانه است.

### وارد نبودن نقض مرحوم آقای صدر به مرحوم آقا ضیاء

حال با صرف نظر از این امر وجدانی که علم اجمالی به نفس واقع تعلق نمی گیرد و اصرار بر این که به واقع تعلق می گیرد در جایی که من می گویم من می دانم یا این لباس یا آن لباس نجس است سپس معلوم می شود هر دو نجس بوده است چگونه باید مطلب را تحلیل کرد؟

مرحوم آقای صدر این صورت را به عنوان نقضی بر مبنای مرحوم آقا ضیاء دانسته است ولی به نظر می رسد مرحوم آقا ضیا می تواند به این نقض پاسخ دهد چرا که وقتی گفته می شود من می دانم یا این لباس نجس است یا آن لباس در واقع می خواهیم بگوئیم من می دانم فی الجمله لباسی نجس شده است و این علم من لا بشرط از وحدت و تعدد است و به عبارتی علی سبیل منع الخلو ملاحظه شده است یعنی ممکن است لباس الف نجس شده باشد و ممکن است لباس ب نجس شده باشد و ممکن است هر دو نجس شده باشد بنابراین علم اجمالی به نجاست احد الثوبین به صحت یکی از سه قضیه باز نمی گردد.

با این بیان مرحوم آقا ضیاء می تواند به نقض مرحوم آقای صدر پاسخ دهد به این که من می دانستم یکی از این سه قضیه صادق است (نجاست الف یا ب یا هر دو) و بعد که معلوم شد هر دو نجس بوده در واقع انکشاف غطا از علم من شده و همان واقعی که معلوم من بوده برایم نمایان گشته است و صورت ذکر شده توسط مرحوم آقای صدر مانند جایی می شود که بعد از علم اجمالی معلوم می شود مثلا طرف الف نجس بوده است و همان انکشاف غطایی که در یک طرف تصویر می شود در طرفین هم تصویر می شود.

البته در خلاف وجدان بودنش حرفی نیست ولی با غمض از این خلاف وجدان اقا ضیا می تواند به نقض شهید صدر جواب دهد که ما به اصل نجاست یقین داریم اعم از این که الف باشد یا ب یا هردو؛ در تحلیل درست علم اجمالی، باید این اشاره تردیدیه را که ذهن انسان خلق می کند مورد توجه قرار دهیم که ذهن می تواند با یک مفهوم به دو شیء مردد اشاره کند لذا با این که قبول می کنیم در خارج فرد مردد نداریم، ولی در ذهن صورت ذهنیه فرد مردد داریم خصوصا در جامعی که قابلیت امتثال به هر دو فرد را دارد که این صورت قطعا با علم اجمالی فرق دارد و هیچ نحو تعینی قبل از امتثال ندارد.

## بازگشت علم اجمالی به علم به فرد مردد

مرحوم آقای صدر می فرماید: در علم اجمالی ما علم داریم مثلا یا نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر؛ ایشان می فرماید علم ما به جامع تعلق گرفته است پس اگر یکی را انجام دهیم قطعا تکلیف معلوم را آوردیم؛ بیان ایشان قطعا نادرست است چون اینطور نیست که با آوردن یکی از دو طرف قطعا امتثال حاصل شده باشد و این که می بینیم با اتیان هر دو طرف امتثال حاصل می شود معنایش این نیست که هر دو مصداق امتثال تکلیف واقعی باشد چرا که متعلق علم ما یکی از طرفین است و اتیان هر دو باعث احراز امتثال تکلیف معلوم است و علم اجمالی در همان حالت تردیدی اش باقی می ماند.

این اجمالی از حقیقت علم اجمالی بود بنابراین در علم اجمالی، علم به فرد مردد داریم.

# تفاوت کلی قسم ثانی با فرد مردد

کل قسم ثانی شبیه فرد مردد است با این تفاوت که در کلی می گوئیم علم ما صرفا به کلی است به نحوی که اگر ممکن بود انسان مجرد از خصوصیت محقق شود علم ما به بیش از همان کلی مجرد نبود ولی در فرد مردد علاوه بر ذات کلی به خصوصبات فردیه هم به نحو تردیدی علم داریم.

این فرقی است که بین کلی قسم ثانی و فرد مردد می توان تصویر کرد ولی واقعیت این است که چنین فرقی در احکام شرعی قابل احراز نیست زیرا در همان جایی که حکم روی کلی رفته نمی توانیم احراز کنیم به نحوی است که اگر کلی بدون خصوصیت ممکن التحقق بود حکم روی ذات آن می رفت.

## بازگشت کلی به فرد مردد

توضیح مطلب این که فلاسفه یا مناطقه اصطلاح قضیه حقیقیه را در جایی بکار می برند که حکم بر موضوع حمل می شود به نحوی که ظرف اتحاد (موضوع و محمول) اوسع از ظرف وجود است و نفس الامر را نیز در بر می گیرد یعنی ذات موضوع بدون در نظر گرفتن خصوصیات فردیه منشأ اثر است و در مقابل آن قضیه خارجیه است که ظرف تحققش خارج است یعنی محمول بر وجود خارجی موضوع حمل می شود حال اعم از ان که این وجود در گذشته یا حال یا اینده باشد ولی بهر حال باید خارجا موجود باشد تا محمول بر آن حمل شود و به عبارتی ظرف اتحاد خارج است.

حال اگر بخواهیم با این اصطلاح پیش برویم نکته اینجاست که ما نمی توانیم احراز کنیم که قضایای شرعیه از قبیل قضایای حقیقیه اند به این معنا که اگر در خارج 1000 فرد انسان داریم، حکم منحصر در این 1000 نفر نبوده و موضوع حکم در واقع اعم از این 1000 نفر و تمام وجودات نفس الامری انسان است بطوری که اگر ممکن باشد کلی انسان مجردا عن الخصوصیات محقق شود آن هم موضوع حکم است؛ ما چنین دلیلی نداریم و آن مقداری که دلیل داریم این است که حکم مترتب بر موضوع بوجوده الخارجی است البته این وجود خارجی مربوط به حال و اینده است و گذشته را شامل نمی شود.

با این بیان وقتی می گوئیم حدث اکبر و اصغر هر دو طهارت را بر انسان واجب می کند معنایش این نیست که ذات حدث به نحو قضیه حقیقیه (به اصطلاح فلاسفه یا مناطقه) منشأ وجوب طهارت است بلکه آن مقدار که دلیل داریم این است که تک تک وجودات خارجی حدث اکبر و اصغر منشأ وجوب تطهر اند و این که شارع با یک جعل بگوید اذا احدثث بالحدث الاکبر او الاصغر وجب علیک التطهر یا با دو جعل بگوید اذا احدثت بالحدث الاکبر وجب علیک التطهر و اذا احدثت بالحدث الاصغر وجب علیک التطهر تفاوتی در روح جعل ندارد چون حقیقت و جوهرۀ جعل انحلالی بوده و نحوۀ تعبیر در روح مطلب تفاوتی ایجاد نمی کند بنابراین به نظر می رسد کلی قسم ثانی و فرد مردد تفاوت جوهری ندارند.

### بررسی پاسخ مرحوم آقای روحانی به اشکال مرحوم آقای اصفهانی

بهرحال مرحوم آقای روحانی اشکال اول فرد مردد که توسط مرحوم آقای اصفهانی ذکر شده بود مبنی بر این که یقین سابق به فرد مردد وجود ندارد را به نحوی جواب دادند[[4]](#footnote-4) ولی به نظر ما جواب مرحوم آقای روحانی درست نیست البته در این که یقین سابق در موارد علم به فرد مردد وجود دارد تردیدی نیست و حتی اگر بین کلی و فرد مردد در تعلق حکم فرق گذاشته و گفتیم در کلی، حکم روی ذات کلی بدون خصوصیات می رود (قضیه حقیقه به اصصطلاح فلاسفه یا مناطقه) ولی در فرد مردد حکم به روی فرد خارجی می رود در این جهت تفاوتی نیست که در هر دو مفهوم تردیدی، متعلق علم و یقین سابق است.

### پذیرش اشکال مرحوم آقای نائینی توسط مرحوم آقای روحانی

اشکال دوم توسط نائینی مطرح شده است که مرحوم آقای روحانی متعرض آن شده و پاسخ مرحوم آقای اصفهانی به این اشکال را مطرح نموده و در نهایت اشکال مرحوم آقای نائینی را مسجل می دانند.

در اینجا اشکال مرحوم آقای نائینی را ذکر می کنیم و از پاسخ مرحوم آقای اصفهانی به ایشان غمض عین می کنیم؛ اصل اشکال مرحوم آقای نائینی این است که شرط جریان استصحاب این است که شک علی جمیع التقادیر داشته باشیم و ما در فرد مردد چنین شکی نداریم[[5]](#footnote-5) بلکه می توان اشکال ایشان را این گونه تبیین کرد که در دوران بین فرد قصیر و طویل اصلا شک نداریم نه این که شک داریم ولی علی جمیع التقادیر نیست، چون اگر فرد طویل باشد مقطوع البقا و اگر فرد قصیر باشد مقطوع الزوال است بنابراین در هیچ حالتی شک نداریم؛ و لکن از لحن ایشان بر می اید که مرادشان این است که در فرد مردد مشکل این است که شکمان علی جمیع التقادیر نیست.

مرحوم آقای روحانی این اشکال را پذیرفته اند البته با تفصیلی که در مسأله ذکر می کنند.

1. منتقى الأصول، ج‏6، ص: 161 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الأصول، ج‏4، ص: 27 [↑](#footnote-ref-2)
3. ر ک مباحث الأصول، ج‏4، ص: 21 [↑](#footnote-ref-3)
4. منتقى الأصول، ج‏6، ص: 161 [↑](#footnote-ref-4)
5. ر ک منتقى الأصول، ج‏6، ص: 162 [↑](#footnote-ref-5)